



Study of the Existentialist Components in “I am not a Sparrow” and “Essay on Nader Farabi” by Mostafa Mastoor

Zahra Savaedi ¹ | Mohammad Irani ^{2*}

1. M. A student in Persian language and literature, faculty of literature and humanities, Razi University, Kermanshah, Iran. Email: zahra.savaedi94@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran. Email: moham.irani@gmail.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:
Research Article

Article history:

Received: 18/11/2020

Received in revised form:
30/07/2021

Accepted: 22/08/2021

Keywords:

Existentialism, Components,
Fiction Literature,
Mostafa Mastoor,
I am not a sparrow,
Treatise on Nader Farabi.

Existentialism is a philosophical school that has found expression mostly in literary works, including novels and plays. This school was first founded in Germany by Kierkegaard in the 19th century, then it made its way to France and Jean-Paul Sartre spread it. The principle of this school is based on the absolute freedom of man and the elimination of necessity, in such a way that man is responsible for his own destiny. This school, like many other schools of thought, found its way to Iran and the works of Iranian authors. One of the contemporary writers who is influenced by the traces of this school in his works is Mostafa Mastoor. This research first deals with the theoretical debates about the school of existentialism and its influence in Persian literature, as well as its components, and then examines and analyzes those components and two works of Mostafa Mastoor's works. It is also an attempt to clarify that this philosophical school is one of the most used philosophical schools in literature due to its emphasis on "man". The fictional characters of Mostafa Mastoor are disillusioned and isolated ones, people who share the same characteristics in all the works related to this philosophical school, which are present in the literary masterpieces of the existentialism school.

Cite this article: Sawadi, Z. & Irani, M. (2022). Study of the Existentialist Components in "I am not a Sparrow" and "Essay on Nader Farabi" by Mostafa Mastoor. *Research Journal in Narrative Literature*, 11(2), 149-176.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/RP.2021.5828.1269



بررسی مؤلفه‌های اگزیستانسیالیستی در من گنجشک نیستم و رساله درباره نادر فارابی از مصطفی مستور

زهرا سواعدی^۱ | محمد ایرانی^{۲*}

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

رایانامه: zahra.savaedi94@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

رایانامه: moham.irani@gmail.com

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

اگزیستانسیالیسم^۱ مکتبی فلسفی است که بیشتر در آثار ادبی، از جمله رمان و نمایشنامه نمود پیدا

کرده است. این مکتب نخستین بار در قرن نوزدهم در آلمان توسط کی‌یرکگور^۲ پایه‌گذاری شد و

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۲۸ سپس به فرانسه راه یافت و ژان پل سارتر^۳ آن را اشاعه داد. اصل این مکتب مبنی بر آزادی مطلق

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۵/۰۸ انسان و حذف واجب‌الوجود است؛ بدین گونه که انسان را مسئول سرنوشت خویش می‌داند. این

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۳۱ مکتب هم چون بسیاری از جریان‌های فکری دیگر به ایران و آثار نویسندگان ایرانی نیز راه یافت.

یکی از نویسندگان معاصری که می‌توان رگه‌های این مکتب را در آثار وی بررسی کرد، مصطفی

مستور است. این پژوهش نخست به مباحث نظری درباره مکتب اگزیستانسیالیسم و تأثیر آن در

ادبیات فارسی و هم چنین به مؤلفه‌های آن، سپس به بررسی و تحلیل آن مؤلفه‌ها در دو اثر از آثار

مصطفی مستور می‌پردازد. هم چنین روشن می‌سازد که این مکتب فلسفی به دلیل تأکید بر «انسان» از

پرکاربردترین مکتب‌های فلسفی در ادبیات است. شخصیت‌های داستانی مصطفی مستور افرادی

سرخورده و منزوی و رهاشده هستند، افرادی که در تمامی آثار مربوط به این مکتب فلسفی

مشترک‌اند و از همان ویژگی‌هایی برخوردار هستند که در شاهکارهای ادبی مکتب اگزیستانسیالیسم

وجود دارند.

واژه‌های کلیدی:

مؤلفه‌های اگزیستانسیالیسم،

ادبیات داستانی،

مصطفی مستور،

من گنجشک نیستم،

رساله درباره نادر فارابی.

استناد: سواعدی، زهرا و ایرانی، محمد (۱۴۰۱). بررسی مؤلفه‌های اگزیستانسیالیستی در من گنجشک نیستم و رساله درباره نادر

فارابی از مصطفی مستور. پژوهشنامه ادبیات داستانی، ۱۱(۲)، ۱۴۹-۱۷۶.



حق مؤلف © نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه رازی

DOI: 10.22126/RP.2021.5828.1269

1. Existensialism
2. Kierkegaard
3. Jean-Paul Sartre

۱. پیشگفتار

موضوع اصلی ادبیات که انسان و نوع زندگی وی و هم‌چنین جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند، سبب پیوند ادبیات با بسیاری از علوم انسانی از جمله علم جامعه‌شناسی، تاریخ، روان‌شناسی و... گردیده است. از جمله این علوم می‌توان به علم فلسفه اشاره کرد.

«ادبیات به اعتبار اختصاص داشتن به نوع انسان و اساساً به خاطر پیوند و خویشاوندی با اندیشه، به هیچ عنوان از فلسفه و تفکرات فلسفی برکنار نبوده است. انکار و تخطئه نظام‌های فلسفی در سنت ادبیات فارسی به هیچ عنوان به معنای بیگانگی گفتمان ادبیات فارسی با فلسفه در معنای غیر فنی آن نیست. در واقع، اگر فلسفه در معنای عام آن، نه الزاماً یک سیستم فکری فلسفی مدون و منسجم با قواعد منطقی و استنتاجات، ستیز و نزاع تاریخی ادبیات و فلسفه صحیح، در نظر گرفته شود، می‌بایست در گزاره آن تجدیدنظر کرد. در حقیقت فلسفه در مفهوم عام به معنای حرکت ذهن به سمت کشف و گشایش اسرار هستی و به پرسش گرفتن آن مجموعه است؛ بنابراین تعریف می‌توان در هم‌تیدگی و ارتباط درونی تنگاتنگی میان کثیری از آثار ادبی به جا مانده با فلسفه مشاهده و کشف کرد» (نخجسته و فسایی، ۱۳۹۴: ۱۸۰).

یکی از آن مکاتب فلسفی که تأثیر آن را کم‌وبیش در آثار نویسندگان فارسی می‌توان دید، اگزیستانسیالیسم است. در واقع «اگزیستانسیالیسم نوعی فلسفه است که به‌طور طبیعی در شکل ادبی بیان می‌شود؛ زیرا به امر انضمامی و خاص، معنایی فلسفی می‌دهد» (ماتیوز، ۱۳۷۸: ۸۵).

اگزیستانسیالیسم در کنار مارکسیسم^۱ یکی از مکاتب فلسفی‌ای بود که در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی در میان جامعه روشنفکری ایران - جامعه‌ای که عمدتاً نویسنده و شاعر بودند طرفدارانی داشت. بسیاری از روشنفکران، نویسندگان و شاعران آن زمان چون هدایت، آل احمد، فردید و... بر اساس آراء فلاسفه اگزیستانسیالیست (سارتر، کامو^۲، هایدگر^۳ و...) به آفرینش آثار ادبی پرداختند (امن‌خانی، ۱۳۹۲: ۳۲).

یکی از نویسندگانی که (پس از انقلاب) می‌توان تأثیر این مکتب را در آثار وی مشاهده کرد، مصطفی مستور است.

1. Marxism
2. Camus
3. Heidegger

«مستور از داستان نویسان خوشنام و پرتعداد ادبیات امروز است. کسی که در آثارش وضعیت‌هایی مانند بی‌پناهی، ناامیدی، رنج، تردید، اضطراب، ترس، معناداری یا بی‌معنایی زندگی، عشق، خیانت، معصومیت و مفهوم مرگ مطرح می‌شوند که دغدغه‌های بحث‌انگیز بشری و مفاهیم مشترک و بنیادین انسان، فارغ از زمان و مکان، به‌شمار می‌آیند» (خبرگزاری مهر، ۱۳۸۸).

شاید دلیل این مضامین پاسخ خود مستور باشد که در رابطه با این پرسش که چرا فضای داستان‌هایش غم‌انگیز است؟ می‌گوید: بنده کلاً به زندگی بدبین هستم و بخش‌های تاریک زندگی را بیشتر می‌بینم. چون به نظر من لحظات تلخ در زندگی انسان‌ها بیشتر از لحظات شیرین در ذهن می‌مانند. در مجموع هرچه جلوتر می‌رویم مشکلات بیشتر می‌شود و ما در مجموعه‌ای از غم‌ها و تلخی‌های زندگی غوطه‌ور هستیم (ر.ک. مستور، ۱۳۹۷، ۷ آذر).

با توجه به بررسی‌های انجام شده تاکنون به جز چند تحقیق محدود، پژوهش مستقلی با این عنوان در زبان فارسی صورت نگرفته است؛ ولی درباره مصطفی مستور و تألیفاتش آثار زیادی در قالب مقاله، پایان‌نامه و کتاب به رشته تحریر درآمده است که برای نمونه به چند نمونه اشاره می‌کنیم: سروش‌نژاد (۱۳۸۷)، ۲۲ داستان کوتاه از چهار مجموعه داستان و دو رمان روی ماه خداوند را ببوس و استخوان خوک و دست‌های جدا می‌را بر اساس عناصر داستانی و انتخاب نظریه بارت از بین نظریه‌های موجود در نقد ساختاری، تحلیل و بررسی کرده است؛ رضایی (۱۳۹۰)، وی به تحلیل مفهومی داستان‌های کوتاه مصطفی مستور بر مبنای سه مفهوم خدا، عشق و زن پرداخته است؛ شریفی (۱۳۹۲)، کتابی نوشته است که بخش اول این کتاب شامل نقد و بررسی نه کتاب مصطفی مستور از جمله آثاری هم‌چون: عشق روی پیاده‌رو، من دانای کل هستم، تهران در بعدازظهر و... است. هم‌چنین در فصل دوم این کتاب با عنوان «بررسی‌های کلی» نیز یادداشت‌هایی از فرشیدسادات شریفی، مهدی ربی و... آمده است؛ حیدری و دیگران (۱۳۹۸)، داستان کوتاه یک روایت معتبر درباره کشتن را بر مبنای مطالعات روان‌شناسی «نگرش» و عملکرد آن، بررسی نموده، دیدگاه افراد در حوزه ارتباطات فردی و اجتماعی نسبت به قتل را واکاوی کرده‌اند؛ صادق‌زاده و محسنی (۱۳۹۹)، در مقاله‌ای به انواع، شاخص‌ها و ویژگی‌های شخصیت زنان در داستان‌های مستور پرداخته، هم‌چنین بازخورد فعالیت‌های زنان و عملکردهای اصلی آن‌ها را بررسی کرده‌اند. موضوع پژوهش حاضر با تمامی این آثار متفاوت است؛ چراکه آثار مصطفی مستور از جنبه و نگاهی دیگر ارزیابی شده، آن‌ها را از دیدگاهی فلسفی بررسی

می‌کند. هم‌چنین نه تنها برخی مؤلفه‌ها؛ بلکه تمامی مؤلفه‌های مکتب اگزیستانسیالیسم در آثار این نویسنده بررسی و استخراج شده است.

۱-۱. ضرورت، اهمیت و هدف

با توجه به اینکه پژوهش‌های ادبی از جهتی برای خود محقق، تجربه‌ای ضروری در آموزش و پژوهش است و از طرف دیگر توسط سایر محققان و مشتاقان ادبیات و دانشجویان مطالعه می‌شود، این پژوهش موجبات آشنایی بیشتر دانشجویان و محققان با مکتب فلسفی اگزیستانسیالیسم و رگه‌های فلسفی تفکرات آن‌ها در آثار مصطفی مستور را فراهم می‌سازد. وقتی از دیدگاه فلسفی، آثار ادبی بررسی و کنکاش می‌شوند، علاوه بر اینکه نگاه و درک تازه‌ای از آثار ادبی ارائه می‌شود، راه دست‌یابی خوانندگان به لایه‌ها و اندیشه‌های پنهان در آثار ادبی نیز هموار می‌شود. در واقع تأکید بر این مطلب است که برای فهم بهتر متن ادبی و یافتن جنبه‌های به ظاهر پنهان آن از مطالعه بین‌رشته‌ای استفاده شود؛ یعنی از ادبیات و فلسفه. اشتراکات زیادی میان تفکرات مکتب‌های فلسفی غرب و ادیبان و نویسندگانی ایرانی می‌توان یافت، این پژوهش در پی استخراج، دسته‌بندی و اثبات این اشتراکات در آثار مستور و فلسفه اگزیستانسیالیسم است.

۱-۲. پرسش‌های پژوهش

۱. وجوه اشتراک میان جهان‌بینی رایج در آثار مصطفی مستور و اندیشه‌های فیلسوفان اگزیستانسیالیست کدام‌اند؟
۲. مستور مؤلفه‌های مکتب اصالت وجود را چگونه و با چه شیوه‌ای به کار گرفته است؟

۱-۳. روش پژوهش و چارچوب نظری

این مقاله به روش تحلیلی - توصیفی و بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای انجام شده است. هم‌چنین برای رسیدن به پاسخ پرسش‌های پژوهش و یافتن وجوه اشتراک میان فیلسوفان اگزیستانسیالیست و مصطفی مستور، پس از مطالعه چندین مقاله و کتاب در رابطه با مکتب اگزیستانسیالیسم و نقد آن، هم‌چنین مطالعه آثار مصطفی مستور (دو اثر اصلی موضوع پژوهش) به یافتن و استخراج مؤلفه‌های اگزیستانسیالیستی موجود در آن کتاب‌ها پرداخته شده است.

۲. زندگی‌نامه مصطفی مستور و اندیشه‌های وی

مصطفی مستور در سال ۱۳۴۳ در محله‌ای فقیرنشین در شهر اهواز به دنیا آمد. وی چهار خواهر و دو

برادر دارد و خود فرزند چهارم خانواده است. در نوجوانی کتاب‌های فلسفی و ادبیات عرب و اشعار حافظ و سپهری می‌خواند (سعیدی و محمدی‌بدر، ۱۳۹۳: ۱۰۲).

مستور یکی از خوشنام‌ترین نویسندگان دهه‌های اخیر است. وی در گفت‌وگویی در رابطه با داستان و رمان می‌گوید: در رمان می‌توان به تک‌تک آدم‌ها اعتبار بخشید، پس اگر می‌خواهید جامعه‌ای را بشناسید رمان‌های آن را بخوانید. هم‌چنین معتقد است که نویسنده زندگی‌ها را به زبان داستان ثبت می‌کند. کنش‌های داستان در یک داستان آن جامعه را می‌شناساند و قابل احترام است. در رابطه با تأثیر تحولات بزرگ اجتماعی بر انسان معتقد است که آن تحولات نمی‌تواند تک‌تک انسان‌ها را تغییر دهد و فردیت به یک‌باره تغییر نمی‌کند؛ بلکه به مرور زمان دگرگون می‌شود. یک کنش اجتماعی را باید از تمام جوانب بررسی کرد. هم‌چنین نهاد خانواده تأثیر چشم‌گیری در افت‌وخیزهای اجتماعی ندارد. رمان محل پاسخ‌دادن و طرح مسئله نیست؛ بلکه خلق موقعیت است. مستور بیان می‌کند که خیره‌شدن به مسائل، رنج‌ها و ناکامی‌های بشر جذاب نیست و قسمت‌هایی از داستان که خواندنی‌شان بدون لذت است، مطالبی هستند که نویسنده هم برای نوشتن آن‌ها رنج کشیده است؛ چرا که اگر رنج نباشد، شاهکاری هم خلق نخواهد شد. مستور معتقد است که نویسنده‌ها باید توجه کنند که فقط بخشی از تجربه مشترک خود را با خواننده به اشتراک می‌گذارند از این‌رو، در اغلب اوقات خواننده‌ها نسبت به نویسنده رنج بیشتری متحمل می‌شوند. نویسنده‌ها به جز کلمات ابزار دیگری در اختیار ندارند و کلمات نیز بار معنایی محدودی دارند، به همین سبب به تأثیرگذاری‌های چند دقیقه‌ای باید اکتفا کرد. وی درباره آثار خود هم می‌گوید: رمان‌های من اغلب کوتاه هستند؛ چرا که احساس می‌کنم انرژی ذهنی و روحی من تمام شده است. به سبک مینی‌مالیستی و فشرده‌گی داستان اعتقاد دارم، از کلمات با حسّ و وسواس استفاده می‌کنم و از مقدمه‌چینی پرهیز می‌کنم. داستان مثل شیئی است که از شبی سرازیر می‌شود و وقتی می‌ایستد باید بایستد. تصمیم از پیش طراحی شده نیست.

مستور در نهایت در رابطه با عشق چنین می‌گوید: عشق در مسیر کمال انسان نیست، عشق بخش کوچکی از زندگی است. عشق طول و عمق دارد. شما به عشق لب ساحل فکر کرده‌اید؟ عشق‌ها کوتاه‌مدت هستند و به مرور خنثی می‌شوند. زندگی بزرگ‌تر از عشق و چیزهای دیگر است؛ عشق متعارف بین دو جنس مخالف با گذشت زمان فروکش می‌کند؛ تنها به دلیل ذات انسان‌ها! (ر.ک: مستور، ۱۳۹۷، ۷ آذر).

خلاصه‌ای از حاصل بیش از بیست سال فعالیت ادبی و حضور مصطفی مستور در عرصه ادبیات

داستانی، ترجمه و پژوهش به شرح زیر است:

- عشق روی پیاده‌رو؛ مجموعه داستان (۱۳۷۷)
- روی ماه خداوند را ببوس؛ رمان (۱۳۷۹)
- چند روایت معتبر درباره کشتن؛ مجموعه داستان (۱۳۸۲)
- من دانای کل هستم؛ مجموعه داستان (۱۳۸۳)
- استخوان خوک و دست‌های جذامی؛ رمان (۱۳۸۳)
- پرسه در حوالی زندگی؛ تصویر و متن (۱۳۹۰)
- تهران در بعد از ظهر؛ مجموعه داستان (۱۳۹۶)
- معصومیت؛ داستان بلند (۱۳۹۸)
- پیاده‌روی در ماه؛ نمایش نامه (۱۳۹۷)

ترجمه‌ها

- فاصله و داستان‌های دیگر؛ ریموند کارور (۱۳۸۰)
- پاکت‌ها و چند داستان دیگر؛ ریموند کارور (۱۳۸۲)
- سرشت و سرنوشت، سینمای کریشفت کیشلوفسکی، مونیکا مورر (۱۳۸۶) (ر.ک. شیرالی، ۱۳۹۳: ۹۲-۹۳).

۳. شناختی کوتاه از مکتب آگزیستانسیالیسم

آگزیستانسیالیسم اصطلاحی است که در نیمه اول قرن بیستم رواج یافته است. در فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی در تعریف مفهوم واژگانی آگزیستانسیالیسم چنین آمده است:

«وجودگرایی، فلسفه وجودی، اصالت وجود، فلسفه تقرر ظهوری، مذهب اصالت هستی ظهوری انسان، اصالت وجود انسانی، هستی‌گرایی و اصالت بشر» (بريجانیا، ۱۳۷۳: ۲۹۵).

«آگزیستانسیالیسم مکتبی فلسفی و ادبی است که پیش از جنگ جهانی دوم در آلمان بنیاد نهاده شد و سپس به فرانسه و سایر نقاط انتقال یافت» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۲۷).

این مکتب فلسفی بر «اصالت وجود» یا «تقدم وجود» استوار است. تقدم بر ذات همان است که در اصطلاح رایج فلسفی آن را «ماهیت» می‌خوانند. فیلسوف در این مکتب به ماهیت و چیستی موجود تکیه می‌کند و تصورات مجرد و مطلق را اساساً قبول ندارد و سرگرم بررسی وجود موجود است

(ر.ک. فولیکه، ۱۳۳۲: ۴۱).

بنابراین باید گفت که فلسفه «اصالت وجود» در واقع فلسفه «اصالت انسان» است؛ چرا که از میان تمامی موجودات، تنها انسان است که به درجه خودآگاهی می‌رسد و می‌تواند در شکل بخشیدن به ماهیت خود، نقش بی‌واسطه ایفا کند.

«اگزستانسیالیست‌ها هستی انسان را به‌عنوان گونه‌ای متمایز از هستی دیگر هستندگان مورد دقت قرار می‌دهند و با دقت به این تمایز، هستی انسان را «وجود» می‌خوانند. آن‌ها می‌کوشند تا نشان بدهند که چه تفاوتی میان وجود یا بودن انسان در این دنیا با سایر شکل‌های هستی‌یافتنی است» (احمدی، ۱۳۸۱: ۱۵۹).

۴. تاریخچه مکتب اگزستانسیالیسم

سورن کی‌یرکگور دانمارکی و فردریش نیچه^۴ را می‌توان از پیشگامان فلسفه اگزستانسیالیسم در قرن نوزدهم به‌شمار آورد. این مکتب پس از جنگ جهانی اول در آلمان و فرانسه پدیدار شد و پس از جنگ جهانی دوم در سایر کشورها از جمله آمریکا نیز گسترش یافت. در دهه‌های اولیه قرن بیستم، تعدادی از نویسندگان و فیلسوفان به عقاید اگزستانسیالیستی پرداختند.

در باب تاریخچه پیدایش این اصطلاح و به دنبال آن این مکتب، اقوال مختلفی وجود دارد. به‌طوری‌که می‌توان گفت دو نوع فلسفه اگزستانسیالیسم وجود دارد.

«اول فلسفه اگزستانسیالیستی که آلمانی‌ها پایه‌گذاری کرده‌اند و دوم فلسفه وجودی که فیلسوفان دیگر از آلمانی‌ها گرفته و با اوضاع و احوال و احساسات و محیط خود تلفیق کرده‌اند و آن را به‌صورت دیگری درآورده‌اند» (جمادی، ۱۳۸۵: ۳۴۸).

این فلسفه با کی‌یرکگور پایه‌گذاری و کتاب‌های بنیادی «هستی» و «زمان» از او منتشر شد. «در قرن بیست، هایدگر آلمانی این مکتب را ادامه داد و از آن‌جا به فرانسه راه یافت. پس از جنگ جهانی دوم با تغییراتی دوباره از فرانسه به آلمان بازگشت و در سایر نقاط جهان گسترش یافت» (الهی، ۱۳۴۴: ۴۸).

۵. تأثیر مکتب اگزستانسیالیسم در ادبیات

فلسفه ارتباط و پیوستگی زیادی با شاخه‌های گوناگون علوم، از سیاست گرفته تا اخلاق و هنر دارد که

یکی دیگر از این دانش‌ها، ادبیات است.

وجود قطعات ادبی درخشان در بطن آثار سنگین فلسفی‌ای چون هستی و نیستی، که به تعبیر (واربرتون) «تنها قلیلی از اگزستانسیالیست‌ها از پس خواندن و درک بخش زیادی از آن بر می‌آیند» نشان از این در هم‌تنیدگی‌ها دارد (خطاط و امن‌خانی، ۱۳۸۷: ۴۹).

به‌طور خلاصه آن‌چه فلسفه وجودی را از قالب رمان، داستان کوتاه و نمایشنامه ناگزیر می‌کند، می‌توان در این سه عامل خلاصه کرد:

الف: رویکرد پدیدارشناسانه فلاسفه وجودی؛

ب: تلقی فلاسفه وجودی از انسان چون هستی در جهان؛

ج: تغزلی و عاطفی بودن اندیشه فلاسفه وجودی (همان: ۴۹-۵۲).

رمان اگزستانسیالیستی، رمانی است که تلفیق ادبیات و فلسفه است؛ یعنی این دو را به هم پیوند می‌دهد.

«در واقع گونه داستان بیش از سایر گونه‌ها توانایی انعکاس و شرح و بسط مضامین

وجودی را دارد. فلسفه وجودی به دلیل تأکیدش بر امر انضمامی در نمایشنامه‌ها و رمان‌ها

گویاتر به بیان می‌آید تا در رساله‌های فلسفی» (مک‌کواری، ۱۳۷۷: ۲۶۵).

برجسته‌ترین نکاتی را که این مکتب برای ادبیات به ارمغان آورد می‌توان به اختصار چنین برشمرد:

۱. تعریف دوباره‌ای از انسان و رویکرد به فردگرایی در رمان‌ها و آثار ادبی.
۲. شیوه رمان به‌عنوان نوع ادبی خاص بیان عقاید مکتب اگزستانسیالیستی و بعدها حتی بیان عقاید فلسفی مطرح شد.
۳. آوردن احتمالات و اتفاقات بی‌منطق در جریان روایت.
۴. ورود زندگی واقعی نویسنده به عرصه آثار وی و نمایش داستان‌های بازسازی‌شده در کتب نویسنده.
۵. ارائه جهانی زشت و پلید به منظور اقدام سریع بشر برضد آن» (قبادی و توماج‌نیا، ۱۳۸۸: ۳۹).

۶. اصول و مبانی فلسفه اگزستانسیالیسم

۶-۱. تقدّم وجود بر ماهیت

این فلسفه می‌گوید:

«وجود، مقلّم بر ماهیت است. موجودی است که پیش از آنکه تعریف آن به وسیله مفهومی

ممکن باشد، وجود دارد و این موجود بشر است» (سارتر، ۱۳۸۴: ۲۸).

تفکر تقدّم وجود بر ماهیّت بدین معناست که «آنچه تو هستی؛ یعنی ماهیّت تو. ماهیّت انسان برای او مقدرّ نشده است؛ بلکه انسان خود آن را می‌سازد» (زندسلیمی، ۱۳۹۰: ۸۱).

منظور از وجود، وجود انسان است. «در دنیای واقعی هر چیزی ماهیّتش بر وجودش تقدّم دارد مگر وجود انسان، این همان اصالت وجود انسان است» (تیلیش، ۱۳۷۳: ۳۵).

سارتر در کتاب اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر خود در این باره می‌گوید:

«این عبارت؛ یعنی تقدّم وجود بر ماهیّت، بدان معنی است که بشر، ابتدا وجود می‌یابد،

متوجه وجود خود می‌شود، در جهان سر برمی‌کشد و سپس خود را می‌شناساند؛ یعنی

تعریفی از خود به دست می‌دهد» (سارتر، ۱۳۶۱: ۲۳).

۲-۶. آزادی و انتخاب

ظاهراً هیچ مکتب فلسفی اروپایی به اندازه اگزیستانسیالیسم بر آزادی و اختیار آدمی، تکیه نداشته است. در باب آزادی و گزینش آدمی سه دیدگاه عمده در میان اگزیستانسیالیست‌ها وجود دارد که هر سه با هم ارتباط دارند:

الف. همه انسان‌ها ناگزیر از گزینش هستند: اگزیستانسیالیسم عقیده دارد ما وقتی دست به انتخاب نمی‌زنیم این خود نوعی گزینش و انتخاب است؛ یعنی تصمیم گرفته و انتخاب کرده‌ایم که انتخاب نکنیم (ر.ک. غیاثی کرمانی، ۱۳۷۵: ۱۱).

ب. هیچ‌یک از گزینش‌های ما دلیل و مبنای عقلی ندارد؛ یعنی اگر کسی برای کار خود دلیل بیاورد دلیلش چیزی است که خودش برگزیده است و برای آن هم گزینشی صورت نگرفته است.

ج. رفتارهای آدمی تحت نظام علیّ و معلولی نیستند: اگزیستانسیالیسم می‌گوید رفتار تحت نظام علیّ و معلولی نیست؛ چرا که اگر علّت داشته باشد دیگر ما اختیار نداریم؛ زیرا اگر اصل علیّت را بپذیریم در این صورت دیگر اختیار انسان را نمی‌توان پذیرفت (ر.ک. ملکیان، ۱۳۸۷: ۷۷).

«انسان در سایه آزادی، مختار است که از میان امکانات متعدّد، آزادانه گزینش کند. در

حقیقت طرح اصل تقدّم وجود به این‌خاطر است که به آزادی انسان و گزینش او در

پی‌افکندن ماهیّت خویش منتج می‌گردد» (خجسته و فسایی، ۱۳۹۴: ۱۸۹).

۳-۶. اضطراب و دلهره

آگاهی انسان از دو جنبه وجود و عدم و توجه وی به تناقض در وجودش، منشأ اضطراب در انسان

است. اضطراب و دلهره از جمله مقولاتی است که این مکتب فکری به آن توجه داشته است. اگزیستانسیالیسم آشکارا اعلام می‌دارد که بشر؛ یعنی دلهره (ر.ک. سارتر، ۱۳۸۴:۳۴).

«این اضطراب اگزیستانسیالیستی ماهیتی هستی‌شناسانه دارد و برطرف شدنی نیست. واژه دلهره و اضطراب در نظام اگزیستانسیالیسم معنایی فراتر از معنای ظاهری آن دارد و به معنی نگرانی تعمیم یافته‌ای است که از ذات زندگی سرچشمه گرفته و شرط نافذ و عام وجود انسانی است. این دلهره از بطن هستی زاده می‌شود و به بیان دیگر این پوچی و بی‌معنایی هستی است که دلهره می‌آفریند» (سرانجام و محمدی، ۱۳۹۵:۹۲).

دلهره، متعلق و مخصوص زندگی دنیوی و مختص این جهان است که با دل‌بستگی بشر به جهان و زندگی خویش رابطه‌ای مستقیم دارد و او را از دیگر موجودات متمایز می‌سازد. در واقع انسان خویشتر را در عرصه هستی تنها و بدون پشتوانه و حامی می‌بیند و این مسئله او را به موقعیت‌ها و عوالم دردناکی سوق می‌دهد و هر لحظه به دلهره و ترس او دامن می‌زند (ر.ک. خجسته و فسایی، ۱۳۹۴:۱۹۰).

۴-۶. احساس غربت و وانهادگی

هنگامی که از وانهادگی سخن به میان می‌آید، منظور ما این است که فقط بگوئیم واجب‌الوجودی نیست و باید همه آثار مرتبط با آن را، از ابتدا تا انتها پذیرفت. «اگزیستانسیالیسم با آن نوع اخلاق‌های غیرمذهبی که می‌خواهند واجب‌الوجود را با کمترین آثار ممکن طرد کنند، به شدت مخالف است. هنگامی که در سال ۱۸۸۰ استادان فرانسوی کوشیدند تا اخلاقی غیرمذهبی بنا کنند، می‌خواستند واجب‌الوجود را به‌عنوان فرضیه‌ای بیهوده حذف کنند؛ اما برای اینکه اخلاقی وجود داشته باشد، لازم شد بعضی ارزش‌ها جدی گرفته شود. از جمله اینکه پیش از هر تجربه‌ای دروغ نگفتن، همسر را کتک زدن، فرزند داشتن و... اجباری باشد. به این معنی که هر چند واجب‌الوجودی نیست؛ ولی چنین ارزش‌هایی ثبت شده است» (سارتر، ۱۳۶۱:۳۴).

۵-۶. اوضاع و احوال مرزی

مسئله بعدی که اگزیستانسیالیست‌ها به آن اشاره مؤکدانه دارند اوضاع و احوال مرزی است. آن‌ها معتقدند در زندگی ما هیچ امر استثنایی رخ نمی‌دهد، می‌خوریم و می‌خوابیم و هیچ حادثه استثنایی رخ نمی‌دهد و این رخ‌ندادن حادثه باعث می‌شود که ما خودمان را نشناسیم. برای این که درباره خود به شناخت برسیم باید در زندگیمان یک‌سری حوادث پیش آید؛ چرا که این حوادث هستند که ما را به خودمان می‌شناسانند. به عقیده اگزیستانسیالیست‌ها زندگی - روزمره سه ویژگی دارد:

۱. در زندگی - روزمره، ما دستخوش حالت هم‌رنگی با جماعت هستیم؛ یعنی در تمام اعمال و رفتارها از قبیل ازدواج، خوردن، خوابیدن و... ما مثل دیگران هستیم.

۲. در زندگی - روزمره، ما از هم‌رنگی با جماعت احساس خشنودی می‌کنیم و از اینکه مثل دیگران هستیم، امنیت خاطر داریم؛ چون فکر می‌کنیم هر سرنوشتی که دیگران دارند، ما نیز در آن شریکیم.

۳. چون همه ما مثل هم هستیم هیچ‌گاه خودمان را نمی‌شناسیم و دچار خودفریبی می‌شویم» (ر.ک. غیاثی کرمانی، ۱۳۷۵: ۲۱).

حال با توجه به این ویژگی‌ها اگر بخواهیم خود را بشناسیم باید یک حادثه استثنایی در زندگی ما رخ دهد و در طی آن حادثه، انسان وقتی واکنش خود را می‌بیند خود را می‌شناسد؛ مثلاً کافی است زلزله‌ای رخ دهد تا مشخص شود انسان بزدل و ترسو است یا شجاع و بی‌باک؟ (ملکیان، ۱۳۸۷: ۷۸).

۶-۶. فرد انسانی

فرد انسانی با عنوان «بیگانگی یا از خود بیگانگی» نیز قابل تعریف است. این مؤلفه به بیان این نکته می‌پردازد که «اصالت فرد انسانی به‌عنوان وجود متفرد و مستقل، توسط همه مکتب‌ها و نهادهایی که با او به‌عنوان یک «سوژه» برخورد می‌کنند و سعی دارند ماهیت مشخص و تعریف‌شده‌ای برای وجود بشری قائل شوند، تهدید می‌گردد» (سرانجام و محمدی، ۱۳۹۵: ۹۳).

فیلسوفان اگزستانسیالیسم می‌گویند همه ما باید به فرد انسانی پردازیم و وقتی این را می‌گویند در واقع دو چیز را نفی می‌کنند. یکی نظام‌های فلسفی قبل از خودشان را و دیگری توده‌ای شدن انسان و فرورفتن فرد در توده‌های انسانی را (ر.ک. ملکیان، ۱۳۸۷: ۶۷).

۶-۷. بیچارگی

بیچارگی در مکتب اگزستانسیالیسم یکی از مباحث مهم افراد معتقد به این سیستم فکری است و موجب ایجاد حس بیچارگی شدید می‌شود.

«این موضوع موجب از بین رفتن هدف انسان مدرن در زندگی شده است که منجر به پوچی و بیهودگی است. خوبی و بدی رنگ باخت، زندگی مدرن معنا و مفهوم خود را از دست داد؛ در نتیجه تا اندازه یک شوخی پوچ تنزل یافت. آن‌ها با حذف حقیقت مطلق، انسان را یک امکان، اتفاق، تصادف یا احتمال تعریف کردند و وجود را به عنوان موجودی که وجودش چندان ضروری نیست، فرض نمودند» (موسوی و همایون، ۱۳۸۸: ۱۴۷).

۶-۸. مرگ و نیستی

از زاویه نگاه اگزیستانسیالیستی، بن‌مایه‌های مرگ و نیستی با نهیلیسم^۵ و پوچی رابطه تنگاتنگی دارد. در واقع، اندیشیدن به مرگ به‌عنوان آخرین منزلگاه که تمام تلاش‌ها و تکاپوهای بشری در آن خاموش می‌شود، احساسی از پوچی و هیچ‌انگاری در پی دارد. نزد متفکران اگزیستانسیالیست، مرگ‌اندیشی نیز از مشغله‌های اساسی است و مرتباً در آثارشان تکرار می‌شود (ر.ک. سرانجام و محمدی، ۱۳۹۵: ۹۰).

۶-۹. نوستالژی^۶

واژه نوستالژی، بیش از هر چیز، معنی دردِ سوزان دوری از وطن و اشتیاق برای چیزهای ازدست‌رفته را تداعی می‌کند؛ اما در آثار سارتر غالباً به معنی در حسرت یا اشتیاق هیچ‌بودن به کار می‌رود (ر.ک. موسوی و همایون، ۱۳۸۸: ۱۵۰).

۷. من گنجشک نیستم

این داستان حکایت افرادی است که در یک آسایشگاه روانی بستری هستند و هر یک از آن‌ها مشکلات و ویژگی‌های خاص خود را دارند. شخصیت اصلی آن فردی به نام ابراهیم است. ابراهیم در دانشگاه عاشق افسانه می‌شود و با وی ازدواج می‌کند؛ ولی دو سال بعد افسانه قبل از به دنیا آوردن کودکش از دنیا می‌رود و ابراهیم با داستان خود دخترش را که جنینی بیش نبوده، به دست گورکن می‌سپارد. همین اتفاق و هم‌چنین از دست دادن همسرش سبب سرگیجه‌های شدید و از بین رفتن تعادل وی می‌شود؛ در نتیجه توسط خواهرش در آسایشگاه بستری می‌شود. وی در خلال داستان گاه و بی‌گاه یاد افسانه می‌کند و دلتنگ او می‌شود. «کابلی» یکی دیگر از شخصیت‌های داستان است، کسی که به دلیل خیانت همسرش برای فرار از آن اتفاق و البته فراموش کردن آن به اختیار خود به آسایشگاه آمده است. «دانیال» که گرفتار چاهی به نام چاه سؤال است و با وجود این که مسئول آسایشگاه مدام به وی هشدار می‌دهد به سؤال‌های خود پایان نمی‌دهد و در اثر همین سؤالات و هم‌چنین نحوه تفکر و ناامیدی وی از دنیا و آدم‌های آن، دست به خودکشی می‌زند. «نوری» یکی دیگر از افراد آسایشگاه است؛ کسی که به دلیل عشقی ناکام، سلامت روانی خود را از دست می‌دهد و راهی آسایشگاه می‌شود.

5. Nihilism

6. Nostalgia

یکی از شخصیت‌های محبوب این داستان و درواقع کسی که نماد امیدواری و عشق به زندگی است، پیرزن خدمتکاری است که دانیال نام او را گذاشته بود «تاجی خوشگله»؛ کسی که «امیرماهان» دلیل معنای زندگی را وجود اشخاصی نظیر وی می‌داند و البته نقطه مقابل آن و منفورترین شخص داستان، «کوهی» مسئول آسایشگاه است؛ کسی که معتقد است شرایط هر چه سخت‌تر باشد، نتیجه بهتری خواهد داشت. درنهایت بر اثر همین فشارها و سخت‌گیری‌ها ابراهیم به پیشنهاد کابلی تصمیم به ترک آسایشگاه می‌گیرد و به کافه‌پریا برای ملاقات «پوری آشنای کابلی» می‌رود؛ ولی به محض رسیدن مطلع می‌شود که «پوری» از آن‌جا رفته است و در عوض با پیرمرد مستی مواجه می‌شود که با حرف‌های خود روح ابراهیم را چنگ می‌زند. وی به ابراهیم می‌گوید: «مرگ هم چون مترسکی برای ترساندن گنجشک‌هاست، مگر تو گنجشکی؟» با رفتن آن مرد مست، ابراهیم به خودش می‌آید و درمی‌یابد که گنجشک نیست! او در انتها به همراه دیگران به تماشای کسوف می‌نشیند.

۸. رساله درباره نادر فارابی

مصطفی مستور با تغییر نوع روایت و سپردن روایت به شخصی دیگر در این رمان، دست به خلق اثری متفاوت زده است. بخش نخست آن را «خسرو روزی» دوست و همکار نادر فارابی روایت می‌کند؛ معلّم تاریخی که این‌بار تصمیم می‌گیرد درباره همکار پیچیده و مرموز خودش پژوهش کند. منابع تحقیق وی شامل افرادی است که با نادر فارابی برخورد داشتند و یا مکان‌هایی که نادر به آن‌جا رفته و هم‌چنین آشنایی و شناخت مختصر وی از نادر.

نادر، پسر بچه لاغر و شکننده‌ای که متولد اهواز است، در یازده سالگی همراه با خانواده به تهران مهاجرت می‌کند. وی از همان سال‌های کودکی اخلاق و رفتار پیچیده و عجیبی داشت که به قول «خسرو روزی»، یکی از آن رفتارها اشک ریختن نادر هنگامی بود که با چیز زیبایی روبه‌رو می‌شد و دیگری ساکت ماندنش هنگام بروز بحث یا دعوا، تا زمان پایان بحث بود. چنان‌که یکی از نزدیکان وی نقل می‌کند:

«نادر به شکلی ناخودآگاه می‌کوشیده تا در مقیاسی کوچک جهان را از فروپاشی و تباهی

نگه دارد». (مستور، ۱۳۹۴: ۲۴)

دوره دبستان نادر در مدرسه‌ای با معلّمان ویژه می‌گذرد، معلّمانی ویژه با تنبیه‌های جسمی و روحی - روانی ویژه! قبل از ورودش به دانشگاه، خیلی اتفاقی با جوانی به نام ناصر ادهم آشنا می‌شود که

می‌توان آن را، مهم‌ترین اتفاق زندگیش دانست؛ چراکه با وجود دیدارهای کم، آن‌ها از لحاظ روحی و فکری بسیار به هم نزدیک بودند و مهم‌ترین راه ارتباطیشان نام‌رسانی خاصشان بود.

نادر، تک‌فرزندی که پدرش نظامی و مادرش - بنا بر گفته‌های خود او - زن خانه‌دار ساده‌ای بود، بهمن ۱۳۸۶ همزمان با شروع کارش در دفتر پستی، از پدر و مادرش جدا می‌شود و ساکن زیرزمین کوچکی حوالی محل کارش می‌شود. وی سال ۸۸ مادرش را از دست می‌دهد و پس از این اتفاق دو هفته خود را در خانه حبس می‌کند.

زمانی که نادر در اداره پست مشغول کار بود، یک روز کاملاً اتفاقی دختری فرزانه‌نام وارد محل کار نادر می‌شود که نادر از شدت زیباییش به‌گریه می‌افتد. همین دختر بعدها به واسطه نامه‌هایی که ارسال می‌کند، سبب آشنایی نادر با مردی عجیب و خاص به نام محمد صفوی می‌شود که تأثیر انکارناپذیری بر زندگی نادر می‌گذارد.

در سال ۱۳۹۰ وی دفتر پست را رها می‌کند و در مهرماه همان سال در مدرسه دولتی «درختی» مشغول کار می‌شود. شاید بتوان مهم‌ترین اتفاق نادر در آن مدرسه را رویارویی وی با بچه‌های کم‌توان ذهنی دانست که تأثیر غریبی بر احساس و عاطفه نادر می‌گذارد. بنا به عادت همیشگی مدیر مدرسه درختی، دی ماه سال ۹۰ این بچه‌ها را از مدرسه اخراج می‌کند و دو هفته بعد از آن، نادر بدون هیچ توضیح و استعفایی از مدرسه درختی بیرون می‌زند و برای همیشه «گم» می‌شود.

۹. بررسی مؤلفه‌های اگزستانسیالیسم در هر دو رمان

۹-۱. آزادی و انتخاب

همان‌گونه که پیشتر گفتیم، یکی از مؤلفه‌های مکتب اصالت وجود، اصل آزادی و انتخاب است؛ بنابراین این اصل، افراد انسانی از میان امکانات متعدد، آزادانه یک گزینه را انتخاب می‌کنند و البته هیچ تفاوتی هم نمی‌کند که از میان هزاران شخص یا هزاران مکان، شخصی خاص و یا مکانی خاصی را برای پناه آوردن انتخاب کرده باشند.

«افسانه هم همین‌طور؛ او هم از میان هزاران امکان، از میان هزاران ابراهیم، من را انتخاب

کرد» (مستور، ۱۳۹۵: ۱۲).

بر مبنای نخستین اصل بیان‌شده، فرد با حق آزادی و انتخاب مواجه است؛ همین اصل، خاطر نشان می‌کند که حتی نداشتن حق‌گزینش و اختیار، نیز نوعی انتخاب است. اینکه ما به انتخاب قاعده خاصی

از بازی نپرداخته‌ایم و تنها همان قاعده موجود را پذیرفته‌ایم - همین انتخاب نکردن و پذیرفتن وضع موجود - خود انتخابی دیگر است:

«وقتی نمی‌توانی قواعد بازی را تغییر دهی، پس خفه شو و بازی کن» (همان: ۳۱).

این اصل را چه انتخاب اجباری بنامیم و چه ناگزیری در گزینش و اختیار وضع موجود، فرقی نمی‌کند، شما مختار مجبورید و یا مجبور مختار! اسطوره سیزیف کامو نیز بیانگر این نوع انتخاب است. سیزیف^۷، کسی است که به دستور خدایان باید سنگی را از بالای کوهی با خود حمل کند؛ ولی هر بار که به قلّه کوه می‌رسد، سنگ به پایین پرتاب می‌شود و سیزیف ناچار می‌شود که بارها و بارها این کار را تکرار کند. با وجود اینکه سیزیف اراده‌ای در انتخاب سرنوشت خویش ندارد؛ ولی بی‌چند و چون این تقدیر را می‌پذیرد.

ترانه، رستوران کوچکی که پشت یکی از میزهای کنار پنجره آن دختری نشسته است، به خمیر بازی کودکان تشبیه می‌شود که منتظر است تا با تصمیم دختر ناگهان تبدیل شود به قصری در بهشت یا چاهی در جهنم. (ر.ک. مستور، ۱۳۹۴: ۳۵) نویسنده در این جا سرنوشت و عاقبت کار رستوران را به تصمیم دختری که پشت یکی از میزهای آن نشسته است، پیوند می‌زند. اینکه رستوران به جهنم تبدیل شود یا بهشت، بسته به انتخاب و گزینش آن دختر است. تصمیم‌گیری و قدرت در انتخاب با فرد است که این باشد یا آن یا چنین کند و یا چنان!

«نابغه‌ها، اوّل دنیا را به بهترین شکل ممکن می‌سازند؛ اما بعد آن را با جنگی چیزی به بهترین شکل ممکن خراب می‌کنند. گفت نوابغ اگر به جان دنیا بیفتند، خیلی زود می‌توانند گند بزنند به آن و معمولاً این کار را خیلی خوب انجام می‌دهند؛ اما اردک‌ها در دورترین نقطه ممکن از دنیا ایستاده‌اند» (همان: ۷۶).

این سخن نویسنده، نشان‌دهنده باور وی به تصمیم‌گیری و اختیار نابغه‌ها در خصوص امور جهان است. اینکه اگر این قشر از افراد اراده کنند به خوبی می‌توانند آن را نابود کنند - که معمولاً همین کار را هم می‌کنند - در صورتی که افرادی با توان ذهنی کم، اراده‌ای در این زمینه ندارند. نوابغ ابتدا تصمیم به آبادی و ساخت این دنیا می‌گیرند، سپس با سلاح و ابزارهایی و هم‌چنین با تصمیم‌هایی که برای آن می‌گیرند، دست به نابودی و نیستی‌اش می‌زنند - و تمامی این‌ها برخاسته از قدرت آزادی و انتخاب است!

۹-۲. اضطراب و دلهره

گاه سخن از ترس است؛ ترس از «بودن» و «هستی»؛ ترس از به دنیا آمدن و وجود داشتن، وجودی که نقطه مقابل عدم است؛ ترسی ناشی از بودن میان دو نقطه ناگزیر: هست شدن و حیات یافتن از عدم و رهایی از نیستی و دیگری مرگ و نیستی؛ یعنی دوباره به آغوش عدم بازگشتن. بودن در میانه این دو، این هستی گذرا و ناپایدار و رویارویی با این تناقض ناگزیر و حقیقت ناگزیر، موجب پیدایش تناقضی می شود که با خود، «دلهره و اضطراب» همراه می آورد:

«می خواستم بینم چرا نویسنده ابله این کتاب هنوز نمی دونه که حتی فکرکردن به عجیب ترین و هیجان آورترین و سخت ترین و پرمعنا ترین اتفاق هستی هم ترس داره، چه برسه به انجام دادنش». (مستور، ۱۳۹۵: ۳۰)

گاهی انسان اگزستیانیسیال با اضطرابی ناشی از بودن - یا به تعبیر دقیق تر آدم بودن - روبه روست؛ دلهره ای که از ذات زندگی سرچشمه گرفته و شرط نافذ و عام وجود انسانی است. آن گاه که آگاهی انسان از وجود، سبب ایجاد نوعی احساس پوچی و یا حس شرمساری از انسان بودن یا آدم بودنش می شود؛ انسانی پوچ و آدمی خنثی و بی انگیزه:

«اون روز که گفتم کافیه، هیچ کس گوش نکرد. هزار بار دیگه هم گفتم کافیه؛ اما انگار همه کر شده بودید. حالا هم می گم کافیه. حالا هم می گم عوضی ها تمومش کنید. بسه دیگه. کافیه. من یکی که دیگه نیستم؛ یعنی نمی خوام باشم. می خوام استعفا بدم از آدم بودن. از اینکه مثل شما دو تا دست و دو تا پا و دو تا گوش دارم از خودم متنفرم. کاش می شد یه تیکه چوب بود. یه تیکه سنگ. کمی خاک باغچه. کاش می شد هر چیز دیگه ای بود، به جز شما عوضی های دو پای بوگندو. لعنت به شما! لعنت به شما و دست هاتون و پاهاتون و چشم هاتون. صدام رو می شنفید؟» (همان: ۳۹-۴۰)

این پوچی یادآور همان نوع پوچی است که در رمان تهوع سارتر با آن مواجه هستیم.

«رمان تهوع، تنهایی و سرگشتگی انسان و عدم درک فلسفه وجود و زندگی را نشان می دهد. دغدغه این رمان پی بردن به علت و چرایی وجود است. این رمان پر است از ناکامی انسان و ناتوانی او در رقم زدن آینده ایده آل مدنظرش! محصور بودن او در حصاره زمان و مکان و در نتیجه، محدودیتش در انتخاب هایش.

تفکرات اگزستیانیسیالیستی در این اثر کاملاً مشهود است. احساس می شود تفکرات نهیلیسم هم در آن وجود دارد. چون احساس پوچی و سردرگمی در آن هست. تهوعی که روکانتن به آن می رسد،

گاه برای همه ما به وجود می‌آید؛ اما نیمه بسیار مغرور ذهنمان اجازه نمی‌دهد به آگاهی از این تفکر برسیم کاری که روکانتن انجام می‌دهد، به سطح آگاهی می‌رسد. آگاهی از این تهوع و پوچی و سردرگمی. سارتر به خوبی آزادی انسان را نشان می‌دهد. روکانتن می‌خواهد ثمره‌ای از وجود خود بیافریند. آفرینندگی، چیزی که همه به نوعی به آن نیازمندیم و ساده‌ترینش زایش است. تولد نوزادی. روکانتن از خود می‌پرسد: پس آیا می‌تواند وجودش را توجیه کند؟ (رضایی، کافه‌داستان، ۱۳۹۶).

هم‌چنین در جای‌جای رمان *من گنجشک نیستم* با عنوان کتابی به نام *زایمان بدون درد* (همین‌طور کتاب دیگری به نام *زایمان درد ندارد*) برمی‌خوریم. نام‌بردن از این کتاب می‌تواند استعاره‌ای باشد از بودن بدون درد. ابراهیم به دنبال «بودن بدون درد» است؛ اما «درد بودن و وجود داشتن» نمی‌تواند ذهنش را آرام نگه دارد؛ بنابراین «هیچ بودنی بدون درد نیست».

اضطراب و دلهره آدمی در این جهان گاهی با تنبیه روحی و روانی او همراه است؛ اینکه فرد بر اثر پوچی ناشی از این احساس که سودی برای جامعه خود ندارد و وجود یا عدم وجودش تأثیری ندارد، او را دچار نوعی افسردگی و اضطراب و دلهره می‌کند؛ چرا که فرد خویشتن را در عرصه هستی تنها و بدون پشتوانه می‌بیند و همین امر هم موجب افزایش ترس و دلهره در وجود او می‌شود:

«اما از نظر روان‌شناختی، «میز» به تدریج در انزوا و گوشه‌گیری عمیقی فرومی‌رفت و دچار نوعی افسردگی زودرس می‌شد. خود را هم چون گناه‌کاری می‌دید که از جامعه پاکان رانده شده است. تنها و شکننده» (مستور، ۱۳۹۴: ۲۱).

اضطراب و دلهره در مکتب اگزستانسیالیسم با دلهره از هستی آغاز می‌شود؛ یعنی دلهره‌ای که از بدو تولد همراه انسان بوده، دلیل آن «پرتاب شدن» وی به این دنیا و بر عهده گرفتن مسئولیت کارهایی است که انجام می‌دهد. فرد با این تفکر که در جهان تنهاست و خود مسئول سرنوشت خویش است، همواره دچار نوعی اضطراب و دلهره می‌شود. این دلهره با نوعی تنهایی به معنای گسست فرد از جهان و جامعه و انزجار از «بودن» همراه است.

برای نمونه، نویسنده در رساله *درباره نادر فارابی* اشاره می‌کند که در ترانه مغول‌ها پرسش‌های اساسی زندگی مانند معنای زندگی، علت رنج‌های گزاف بشر و سرانجام مبهم مرگ به مغول‌هایی تشبیه می‌شوند که دیوانه‌وار به ذهن ناتوان ما حمله می‌کنند و آن را هم‌چون کتابخانه‌ای بی‌دفاع به آتش می‌کشند (ر.ک. همان: ۴۴). ترانه‌ای که در این جا عنوان می‌شود، به موضوعاتی اشاره می‌کند که منبع ایجاد دلهره در آدمی است. هر کدام از این پرسش‌ها هم‌چون معنای زندگی، سرانجام مبهم مرگ

و ... - که اغلب پرسش‌هایی بی‌جواب هستند - به ایجاد دلهره و نگرانی در وجود آدمی دامن می‌زنند؛ دلهره‌ای که شرط عام وجود انسانی و ناشی از پوچی این جهان است.

۹-۳. احساس غربت و وانهادگی

در جهان‌بینی انسان اگزیستانسیال، غربت و بیگانگی خاصی با افکار بشری احساس می‌شود که در نهایت به وانهادگی می‌انجامد؛ به این معنا که فکر در اختیار انسان قرار داده شده است و در برابر آن مختار است؛ ولی نمی‌تواند آن‌طور که دلش می‌خواهد فکر کند و درست مطابق آن‌چه می‌اندیشد، عمل کند. به عبارت دیگر، درست است که اختیار فکر و اندیشه‌مان دست خودمان است؛ ولی ما باید به گونه‌ای فکر کنیم که ضرری برای خود و دیگران نداشته باشیم؛ چرا که فکر امری نیست که بتوان آن را متوقف کرد؛ به همین سبب می‌تواند زیان‌های زیادی (برای خود و دیگران) به بار آورد. ما باید با وجود اختیاری که داریم آن را در مسیر درست راهنمایی کنیم و از زیان‌های آن بکاهیم:

ناصر معتقد بود عامل اصلی این خیره شدن، فکرکردن است و چون بر خلاف دیدن و شنیدن و خوردن و حرف زدن، فکرکردن را نمی‌توان متوقف کرد، پس باید راهی یافت تا محتوای فکرکردن را چنان تغییر داد که تا حد امکان از توان تخریبی آن کاسته شود» (همان: ۲۶).

۹-۴. اوضاع و احوال حدی

«هفته پیش به‌طور اتفاقی کسی را دیدم که با چنگک روح و ذهنم را شخم زد. کمی بعد از شخم‌زدن احساس کردم تمام سلول‌های روحم عوض شده‌اند. انگار چیزی از زیر پاهایم برداشته شده بود و دیگر روی هیچ زمین محکمی نبودم» (همان: ۴۱).

دیدار نادر - با شخصی به نام محمد صفوی - باعث تغییراتی در شخصیت نادر و تصمیم‌گیری‌های او می‌شود. این دیدار مرموز با چنین شخصیت مبهمی و به دنبال آن گفت‌وگوهایی که در آن دیدار رد و بدل شده بود، نادر آن شخصیت (محمد صفوی) را هم‌چون چنگکی می‌بیند برای شخم‌زدن روحش. این شخص به قدری بر نادر تأثیر می‌گذارد که سرانجام زندگی وی را نمی‌توان بی‌تأثیر از آن دیدار دانست. نادر خود نقل می‌کند که آن دیدار اتفاقی بسیار مهم بود؛ اتفاقی که سبب تغییر تمام سلول‌های بدنش و در نتیجه فکر و اندیشه و شخصیتش شده بود. نتیجه این اتفاق آن بود که نادر از حالت هم‌رنگی با جماعت درآمده و در مسیر تازه‌ای گام نهاده بود:

«در فاصلهٔ چهل و پنج ماههٔ بهمن ماه ۱۳۸۶ تا مهر ماه ۱۳۹۰ که او از ادارهٔ پست بیرون زد

و در مدرسه درختی مشغول کار شد، دو اتفاق مهم زندگی او را که کم‌وبیش مانند خرس قطبی به خواب رفته بود، بیدار کرد» (همان: ۳۴).

نویسنده می‌خواهد با بیان این عبارات تأکید کند که اتفاقاتی در زندگی نادر رخ داده که باعث تغییر زندگی وی شده‌اند. در واقع، زندگی وی دچار روزمرگی شده بود و آن حوادث او را از حالت سکون درمی‌آوردند و جریان زندگی وی را تغییر می‌دهند؛ از همان نوع اتفاقاتی که باعث می‌شوند فرد به شناخت بهتری از خویش برسد.

۹-۵. فرد انسانی

آدمی دارای ماهیت مشخص و تعریف شده‌ای نیست، به این معنا که فرد فقط متعلق به خودش نیست و این امکان وجود دارد که از طریق نفوذ و به تعبیر نویسنده «کاشتن و تکثیر» دیگران، آن‌ها را در خود گسترش دهد. در واقع، از طریق تکثیر و افزایش دیگران است که می‌تواند خود را نیز گسترش دهد. روح و ذهن خویش را. در مکتب اصالت انسان، به مرکزیت انسان پرداخته می‌شود و این بدان معناست که همه چیز در برخورد با انسان است که تعریف می‌شود. انسان در مرکز است و همه چیز در اختیار و کنترل اوست. او نسبت به همه چیز اقتدار و اراده و اختیار دارد:

«در واقع اوّل آدم‌ها مقدّس می‌شن و بعد اشیاء... بعد امیر چیزهایی می‌گویند درباره چگونگی مقدّس شدن اشیاء که از نظر او به خاطر تماس مستمرّشان با آدم‌های مقدّس است» (مستور، ۱۳۹۵: ۷۰).

و در جای دیگر می‌نویسد:

«او این کار را نوعی گسترش خود می‌دید. گسترش روح و ذهن خود. نوعی تلاش برای خروج از فردیت محتوم خود از طریق - به تعبیر او - «کاشتن و تکثیر» دیگران در خود» (مستور، ۱۳۹۴: ۳۰).

در جای دیگر نویسنده آدمی را به میز تشبیه می‌کند. آدمی که تنهاست و در سکوت و تاریکی محض، غریب ایستاده است. و با گفتن «درست وسط آشپزخانه» مرکزیت و فردیت انسان را تأکید می‌کند. آدمی که نیاز به هیچ کس و هیچ چیزی ندارد و در استغنائی ستودنی روی پاهای خودش ایستاده است. این تنهایی و عدم نیاز به کسی و هم‌چنین فردیت و مرکزیت انسان همان است که از آن با عنوان «فرد انسانی» یاد می‌شود:

«به صندلی تکیه دادم و زیر نور کم آشپزخانه با دقت به میز نگاه کردم. به میز کوچک

چوبی که در سکوت و تاریکی، با وقار و متانتی غریب ایستاده بود آن‌جا؛ درست وسط آشپزخانه؛ بی‌اعتنا به همه چیز و همه کس. انگار در استغنائی ستودنی و باشکوه روی چهارپایش ایستاده بود» (همان: ۷۸).

۹-۶. بیچارگی و درماندگی

بیچارگی و درماندگی اگزستانسیالیستی ناشی از ناتوانی انسان در برابر رویدادهای این جهان است؛ ناتوانی و درماندگی شدید در برابر این جهان و هر آنچه که متعلق به آن است. در چنین مواقعی انسان رفته‌رفته انگیزه خود را از دست می‌دهد و به پوچی می‌رسد؛ پوچی بدین معنا که زندگی معنا و مفهوم خود را از دست داده و همه چیز رنگ باخته است:

«یواش یواش دارم مطمئن می‌شم که نمی‌شه کاری کرد. هیچ‌کاری نمی‌شه کرد. دارم مطمئن می‌شم که همه چیز غلطه. همه چیز از بیخ و بن غلطه. هیچ چیز سر جاش نیست. انگار یه مشت خوک رو بریزی توی مزرعه؛ یه مشت خوک مریض؛ یه مشت خوک بوگندو» (مستور، ۱۳۹۵: ۴۰-۴۱).

و آن‌جا که می‌نویسد:

«درماندگی. درماندگی. و درماندگی در برابر چیزی که نمی‌بینی، اما سخت به آن محتاجی» (همان: ۵۷).

و آن‌جا که نویسنده از استعاره «میز» برای انسان درمانده امروزی استفاده می‌کند، بیان‌کننده این نکته است که آن تنبیه روحی و روانی با عنوان «میز» موجب ایجاد حس بیچارگی در وجود انسان می‌شود؛ بیچارگی ناشی از پوچی و هیچ‌انگاری. در این نوع تنبیه، وجود یا عدم وجود شخص هیچ‌گونه اهمیتی نداشته، وجود به‌عنوان چیزی که بودنش چندان ضروری نیست، انگاشته می‌شود و به همین سبب موجب از بین رفتن هدف و انگیزه فرد می‌شود و به حس بیچارگی می‌انجامد:

«از دیدگاه فلسفی، «میز» عمیقاً احساس شیئی‌وارگی می‌کرد. نوعی پوچی غیرقابل درک. تکرار نام «میز» ذهن او را چنان به شیئی‌چوبی مقابله‌پایند می‌زد که گاهی، بنابر یک گزارش، فرد چندین دقیقه به میز مقابله‌خیره می‌شد. گویی احساس نوعی استحاله می‌کرد» (مستور، ۱۳۹۴: ۲۱).

نادر از دنیا و هم‌چنین آدم‌هایش شاکی است. آرزو می‌کند که ای کاش راهی وجود داشت که می‌توانست این دنیا را با تمامی آدم‌هایش از بین ببرد تا دیگر شاهد تبعیض میان هیچ‌کس نباشد. زمانی

که خوبی و بدی برای آدمی رنگ می‌بازد و هیچ چیز برای او معنا و مفهومی نداشته باشد؛ وی به چنین درجه‌ای از پوچی و بیهودگی می‌رسد و آرزوی نابودی دنیا و نیستی آدم‌هایش را می‌کند:

«لعت به درختی. لعنت به درس و مشق و کتاب و نمره. لعنت به این دنیا. کاش می‌شد سوزن بزرگی، سوزن خیلی بزرگی، سوزن خیلی خیلی بزرگی از قطب شمال در زمین فرو کرد تا از قطب جنوب بزند بیرون و بعد زمین را مثل فرفره روی نوک سوزن آن قدر تند بچرخاند تا همه آدم‌ها از روی آن پرت شوند بیرون» (همان: ۷۵).

۹-۷. مرگ و نیستی

از آن روی که مضمون اصلی این رمان مرگ است، در جای جای رمان ما با مثال‌هایی از مرگ مواجه هستیم. مقوله‌ای که یکی از اصول و پایه‌های اساسی این مکتب فلسفی است. ژان پل سارتر به عنوان مطرح‌ترین نماینده ادبیات اگزستانسیالیستی در آثار ادبی - فلسفی خود نشان می‌دهد که «ما تنها در مواجهه با مرگ است که می‌توانیم خود را انسان حس کنیم». خالق بوف کور نیز معتقد است:

«تنها مرگ است که دروغ نمی‌گوید. حضور مرگ، همه موهومات را نیست و نابود می‌کند. ما فرزند مرگ هستیم و مرگ است که ما را از فریب‌های زندگی نجات می‌دهد» (هدایت، ۱۳۸۳: ۹۵).

مرگ‌اندیشی از نکته‌های اساسی بینش نویسندگان اگزستانسیالیست است و در برابر اندیشیدن به مرگ، به عنوان آخرین منزلگاه، برای آنان راه چاره‌ای پیدا نیست:

«بعد از آن حادثه، شب و روز به مرگ فکر می‌کنم. دست خودم نیست. دائم به جاده‌هایی فکر می‌کنم که می‌روند و می‌روند و می‌روند تا می‌رسند به مرگ. حتماً اسم یکی از آن‌ها اکسیژن است» (مستور، ۱۳۹۵: ۹).

با این حال، گاهی نویسنده در برابر اندیشه مرگ، برخوردی دوگانه و متناقض دارد؛ بدین صورت که برخی جای‌ها ترس از مرگ را امری بیهوده می‌داند و بر این باور است که مرگ وسیله‌ای برای ترساندن آدم‌های ضعیف است که به صورت استعاری به گنجشک تشبیه شده‌اند:

«... می‌گفت: مرگ عینهو لولوی سر خرمن می‌مونه. می‌گفت: مرگ رو درست کرده‌اند تا باهش ما رو بترسونند. عین لولوی سر خرمن که واسه ترسوندن گنجشک‌ها درست می‌کنند. خب، مگه تو گنجشکی؟ گنجشکی؟» (همان: ۸۱).

از این سخن برمی آید که نویسنده معتقد است، انسان نباید در برابر مرگ بترسد و این ترس وی معنایی ندارد. این نکته یادآور تعبیر معروف سارتر است که می گوید:

«انسان آنچه می نماید و به گمان دیگران هست، نیست. به همین شکل آنچه به گمان دیگران نیست، هست. دیگران به کنار، انسان آنچه اکنون هست، به واقع نیست؛ چرا که در جریان دگرگونی و شدن است، رو به سوی آینده دارد و باید خود را عوض کند و مدام کسی دیگر بشود تا سرانجام شاید تصویری از خویشتن خود به دست دهد» (احمدی، ۱۳۸۸: ۲۵۶).

با همه این ها، مرگ به عنوان یکی از پرسش های اساسی زندگی، دارای سرانجامی مبهم است. مرگ که آخرین منزلگاه است و تمامی تلاش ها و تکاپوهای بشری در آن خاموش می شود، موجب نوعی حس پوچی در بشر می شود. مستور اندیشیدن به مرگ را هم چون مغولی می داند که به ذهن ما حمله می کند و آن را به آتش می کشد. و از آن روی که جوابی برای این پرسش نمی یابیم، در برابر آن ناتوان و شکست خورده ایم. در ترانه مغول ها پرسش های اساسی زندگی مانند معنای زندگی، علت رنج های گزاف بشر و سرانجام مبهم مرگ به مغول هایی تشبیه می شوند که دیوانه وار به ذهن ناتوان ما حمله می کنند و آن را هم چون کتابخانه ای بی دفاع به آتش می کشند (ر.ک. مستور، ۱۳۹۴: ۴۴).

در رمان رساله درباره نادر فارابی، نویسنده خوابی را که نادر دیده است، تعریف می کند؛ خوابی در باب هستی و نیستی و مرگ بین آن. در این خواب، هستی به روشنایی و نیستی و مرگ به تاریکی مانند شده اند. مستور، مردن را نوعی سقوط از بلندی توصیف کرده است؛ سقوطی که اگر اتفاق بیفتد به همه چیز پایان می دهد و هستی جای خود را به نیستی می دهد. آن جا که نویسنده می گوید: «بعد من شروع کردم به دیدن به سمت لبه ها»؛ بیانگر این نکته است که عمر آدمی با شتاب می گذرد و انسان خیلی سریع زندگی را می دود تا به دره مرگ سقوط کند و به هستی خویش پایان دهد. نیستی ای که تاریکی مطلق است و حتی نگاه کردن به آن هم باعث ترس و وحشت در آدمی می شود. و فهمیدن این حقیقت که مرگ ایستگاه پایانی است و تمامی فعالیت ها منتهی به آن می شود، بر این ترس و وحشت می افزاید:

«تنها چیزی که وجود داشت صفحه روشن مدور بزرگی بود که انگار لبه های مرزهای جهان بود با نیستی. بعد من شروع کردم به دیدن به سمت لبه ها. در صحنه بعد صفحه تمام شده بود و من تا جایی که می شد به لبه هستی نزدیک شد و سقوط نکرد، جلو رفته بودم. ایستاده بودم روی لبه جهان و با ترس

و وحشت زلزله بوده به تاریکی مطلق نیستی» (همان: ۷۷).

۸-۹. نوستالژی

نادر، انگشتان همسرش، افسانه را پناهگاهی می‌داند برای دور کردن درماندگی‌ها و خستگی‌هایش. این مسئله یادآور داستان گدا از غلامحسین ساعدی است؛ خانم‌بزرگ که در گذشته زندگی آرامی داشته است، اکنون با مرگ همسرش آن آرامش را از دست داده است. نادر نیز روزگار خوشی با افسانه داشت و اکنون یادآوری آن خاطرات آزارش می‌دهند و او را به سمت مرگ و انزوا می‌کشند:

«... و من انگار بخوادم از هجوم درماندگی پناه بگیرم دلم می‌خواهد چشم‌ها را بگذارم روی بهترین جای این هستی نامربوط. روی انگشتانی که از شستن ظرف‌ها خیس شده‌اند و حالا نیستند» (مستور، ۱۳۹۵: ۵۸).

و آن‌جا که ابراهیم با دیدن انگشتان زن درون کافه بی‌اختیار به یاد انگشتان همسرش می‌افتد و دل‌تنگ آن‌ها می‌شود:

«چند دقیقه‌ای بهت‌زده به دست‌ها و انگشتانی که به شکل غریبی برایم آشنا به نظر می‌رسند خیره می‌شوم و بعد ناگهان مثل بچه‌ها بغض می‌کنم و چشم‌هام خیس می‌شوند» (همان: ۸۳).

یکی از این خاطرات حسرت‌بار - که ممکن است برای هر آدمی اتفاق بیفتد - یادآوری اندوه‌بار دوران مدرسه و دوستان زمان تحصیل است؛ حتی ممکن است برای تخته سیاه و دیوار و میز و صندلی هم دل‌مان تنگ شود:

«وقتی داشتم به این چیزها فکر می‌کردم، نمی‌دانم چرا یاد مدرسهٔ نجم‌آبادی افتادم. یاد عندهلیب. یاد کناری. لبخند زدم و زیر لب خیلی آهسته گفتم: «کناری، کجایی؟ یادت به خیر!» بعد دلم خواست یک بار دیگر «میز» می‌شدم. میز چه اسم زیبایی! دستم را کشیدم روی سطح میز غذاخوری. انگار خویشاوندی بود که سال‌ها فراموشش کرده بودم» (مستور، ۱۳۹۴: ۷۸).

نادر با یادکرد این خاطره، به یاد تنبیه دورهٔ دبستان خود می‌افتد و در کمال ناباوری دل‌تنگ آن می‌شود. دل‌تنگ چیزی که یک زمانی بود و حالا دیگر وجود ندارد. در واقع دل‌تنگی و نوستالژی نادر در این زمینه یادآور نوستالژی آثار سارتر است؛ در حسرت یا اشتیاق هیچ بودن! چرا که در تنبیه «میز» فرد خطاکار تا چند روز - بسته به نوع خطایش - می‌شود. «میز»، در واقع «هیچ» به‌شمار می‌رفت. کسی

که هیچ‌گونه نقشی در کلاس و هم‌چنین بیرون از آن نداشت. حال که نادر دلتنگ این تنبیه شده، می‌توان گفت دلتنگ «هیچ» شده است؛ نوعی نوستالژی سارتری!

۱۰. نتیجه‌گیری

همان‌طور که در جستار پیش‌رو گفتیم، اگزیستانسیالیسم مکتبی فلسفی است که بیشتر در قالب‌های ادبی‌ای هم‌چون رمان و نمایش‌نامه و... بیان می‌شود. در این نوشتار نیز دو اثر از آثار مصطفی مستور با عنوان *من گنجشک نیستم* و *رساله درباره نادر فارابی* از منظر فلسفه اصالت وجود بررسی شدند. نتایج حاصل از تشریح و بررسی آن‌ها گویای آن است که این دو اثر به‌شدت تحت تأثیر مکتب اگزیستانسیالیسم هستند. از نمایندگان این شاخه از مکتب اگزیستانسیالیسم آلبر کامو، ژان پل سارتر، سیمون دوبوار^۸ و هایدگر را می‌توان نام برد. آن‌ها پوچی و نداشتن هدف را از ویژگی‌های بارز انسان امروزی به حساب می‌آورند و آن را ویژگی مثبتی می‌دانند. از همین رو ژان پل سارتر این مکتب را «خوش‌بین‌ترین» و «امیدوارترین» مکتب فلسفی می‌نامد؛ چراکه انسان پوچ و سرگردان را وادار به ساختن سرنوشت خود می‌سازد، انسانی که مسئول زندگی خود است.

شخصیت‌های این دو رمان نیز، شخصیت‌هایی وانهاده و پوچ هستند. انسان‌هایی سرگردان که یکی - در رمان *من گنجشک نیستم* - منتظر مرگ است و دیگری در *رساله درباره نادر فارابی* - از تبعیض موجود در جامعه بشری و ناکام‌ماندن برخی آدم‌ها، صرفاً به دلیل داشتن مشخصات و ویژگی‌هایی که در انتخاب آن‌ها آزاد نبوده‌اند و اراده‌ای نداشته‌اند، به‌شدت بیزار است و از این کره خاکی سیر و ناامید و به دنبال انزوا و گوشه‌گیری است. نوستالژی، آزادی و انتخاب، مرگ و اضطراب و دلهره که از ارکان اساسی و مؤلفه‌های مکتب اگزیستانسیالیسم است، در دو رمان نام‌برده بررسی و همراه با یادکرد نمونه‌هایی از هر کدام تحلیل و تشریح شد. در رمان *رساله درباره نادر فارابی* توانستیم هشت مؤلفه از مؤلفه‌های مکتب اصالت وجود را استخراج کنیم و در رمان *من گنجشک نیستم* نیز شش مؤلفه از اصول این مکتب فکری و فلسفی را بیابیم. در رمان *من گنجشک نیستم* اصل «اضطراب و دلهره» و پس از آن «نوستالژی» نمونه‌های بیشتری داشتند و در رمان «رساله درباره نادر فارابی» موضوع «بیچارگی و درماندگی انسان» بیشتر از سایر مؤلفه‌ها دیده می‌شد و موضوعات «غربت و وانهادگی» و «نوستالژی» نمود کمتری داشتند. گفتنی آنکه بیشتر مؤلفه‌ها در هر دو اثر مشترک بودند و این امر نشانگر وحدت

فکری نویسنده در خلق این دو رمان و پابندی وی به جهان‌بینی و نگرش فلسفی اگزیستانسیالیسم است.

کتابنامه

احمدی، بابک. (۱۳۸۱) *هایدگر و تاریخ هستی*. تهران: مرکز.

(۱۳۸۸) سارتر که می‌نوشت، ج ۳. تهران: مرکز.

الهی، محمودرضا. (۱۳۴۴) *دییچه بر فلسفه وجود*. تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.

امن‌خانی، عیسی. (۱۳۹۲) *اگزیستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران*. تهران: علمی.

بريجانين، ماری. (۱۳۷۳) *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

تيليش، پاول؛ پيرمرادی، محمدجواد. (۱۳۷۳) «خدا از دیدگاه اگزیستانسیالیسم (۱)». *مصباح*، شماره ۱۱، صص ۳۵-۴۶.

جمادی، سیاوش. (۱۳۸۵) *زمینه و زمانه پدیدارشناسی*. تهران: ققنوس.

حیدری، آرزو؛ فقیه ملک مرزبان، نسرین؛ منادی، مرتضی. (۱۳۹۸) «تحلیل نگرش شخصیت‌های یک داستان کوتاه براساس نظریه کارکردهای نگرش (مطالعه موردی تک داستان «یک روایت معتبر درباره کشتن» اثر مصطفی مستور)». *فصلنامه علمی مطالعات فرهنگ-ارتباطات*، سال بیستم، شماره ۴۸، صص ۲۶۴-۲۳۵.

خجسته، فرامرز؛ فسایی، جعفر. (۱۳۹۴) «چوبک و اندیشه وجودی (تحلیل داستان «اتری که لوتی‌اش مرده بود» در پرتو فلسفه اگزیستانسیالیسم)». *ادب پژوهی*، شماره ۳۴، صص ۱۷۹-۲۰۵.

خطاط، نسرین دخت؛ امن‌خانی، عیسی. (۱۳۸۷) «ادبیات و فلسفه وجودی (اگزیستانسیالیسم)». *پژوهش زبان‌های خارجی*، شماره ۴۵، صص ۴۷-۶۴.

زندسلیمی، خالد. (۱۳۹۰) «درآمدی بر اگزیستانسیالیسم». *کتاب ماه فلسفه*، شماره ۴۶، صص ۷۹-۸۵.

سارتر، ژان پل. (۱۳۸۴) *ادبیات چیست؟*. ترجمه: ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی. تهران: زمان.

- (۱۳۶۱). *اگزیتانسیالیسم و اصالت بشر*، چ هشتم، ترجمه: مصطفی رحیمی. تهران: مروارید.
- سرانجام، امین؛ محمدی، محمّدی، محتشم. (۱۳۹۵) «اگزیتانسیالیسم در رباعیات خیام». *مطالعات ایرانی*، شماره ۳۰، صص ۸۱-۹۹.
- سعیدی، نسرین؛ محمدی بدر، نرگس (۱۳۹۳) «داستان کوتاه در دو سوی جهان (تحلیل و بررسی آثار مصطفی مستور و ریموند کارور با رویکرد تطبیقی)». *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*، دوره ۴، شماره ۳، صص ۹۷-۱۱۶.
- شیرالی، مسعود. (۱۳۹۳) *نگاهی به «داستان کوتاه در خوزستان»*، چ اول. تهران: هامون.
- صادق زاده، محمود؛ محسنی، الهه. (۱۳۹۹) «بررسی مؤلفه‌های شخصیت زنان در آثار مصطفی مستور». *فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی*، سال دوازدهم، شماره ۴۴، صص ۱۷۷-۱۴۶.
- غیاثی کرمانی، سید محمدرضا. (۱۳۷۵) *اگزیتانسیالیسم فلسفه عصیان و شورش*، چ اول. ناشر: مؤلف.
- فولیکه، پل. (۱۳۴۳) *اگزیتانسیالیسم*، ترجمه: ایرج پورباقر. اصفهان: کتاب‌فروشی تأیید.
- قبادی، حسین علی؛ جمال‌الدین توماج‌نیا. (۱۳۸۶) «ادبیات و بحران‌های فکری و اجتماعی در قرن بیستم». *کتاب ماه ادبیات*، شماره ۲، صص ۳۶-۴۴.
- ماتیوز، اریک. (۱۳۷۸) *فلسفه فرانسه در قرن بیستم*، ترجمه: محسن حکیمی. تهران: ققنوس.
- مستور، مصطفی. (۱۳۹۴) *رساله درباره نادر فارابی*، چ سوم. تهران: چشمه.
- (۱۳۹۵) *من گنجشک نیستم*، چ پانزدهم. تهران: مرکز.
- (۱۳۹۷) «نقد و بررسی داستان‌های مستور». *نشست علمی ۷ آذر*. یزد: دانشگاه یزد.
- مک کواری، جان. (۱۳۷۷) *فلسفه وجودی*. ترجمه: محمدسعید حنایی کاشانی. تهران: هرمس.
- ملکیان، مصطفی. (۱۳۸۷) *تاریخ فلسفه غرب (مجموعه درس‌ها)*. قم: دفتر همکاری حوزه و دانشگاه.
- موسوی، سید کاظم؛ همایون، فاطمه. (۱۳۸۸) «اگزیتانسیالیسم «هدایت» و بن‌بست نوستالژی در سگ ولگرد». *ادب پژوهی*، شماره ۱۰، صص ۱۳۷-۱۵۶.

میرصادقی، جمال. (۱۳۷۷) *ادبیات داستانی*. تهران: سخن.

هدایت، صادق. (۱۳۸۳) *بوف کور*، چ ۱. اصفهان: انتشارات صادق هدایت.

رضایی، احسان. ۱۳۹۶/۹/۱۸. تهوع - ژان پل سارتر. <http://cafe.dastan.ir>

خبرگزاری مهر. ۱۳۸۸/۸/۱۳. کارنامه مصطفی مستور بررسی می‌شود. <http://www.mehrnews.com>

مجللی، اسماعیل. ۱۳۸۹/۵/۴. مرگ در ادبیات اگزیستانسیالیسم. <http://mojalali.blogfa.com>

References

- Ahmadi, Babak. (2011) *Heidegger's History of Being*. Tehran: Markaz.
- Ahmadi, Babak. (1388) *Sartre who was writing*, Ch 3. Tehran: Markaz.
- Elahi, Mahmoudreza. (1344) *Introduction to the Philosophy of Existence*. Tehran: Scientific Press Institute.
- Amankhani, Isa. (2012) *Existentialism and Contemporary Iranian Literature*. Tehran: Elmi.
- Brijanian, Marie. (1373) *Glossary of Terms of Philosophy and Social Sciences*. Tehran: Research Institute of Humanities and Cultural Studies.
- Tillich, Pavel; Pirmoradi, Mohammad Javad. (1373) "God from the Point of View of Existentialism (1)". *Mesbah*, No. 11, pp. 35-46.
- Jemadi, Siavash. (2008) *Context and Time of Phenomenology*. Tehran: Ghoghnoos.
- Heydari, Arezoo; Faqih Malek Marzban, Nasreen; Monadi, Morteza. (2018) "Analysis of the Attitude of the Characters of a Short story based on the Theory of Attitude functions (a case study of a single story "An authentic narrative about killing" by Mostafa Mastoor)". *Scientific quarterly of culture-communication studies*, 20th year, number 48, pp. 264-235.
- Khojasteh, Faramarz; Fasaee, Jafar. (1394) "The Frame of Existential Thought (Analysis of the Story "Antari k Lootiash Mordeh Bood" in the light of Existentialism Philosophy)". *Literary Studies*, No. 34, pp. 179-205.
- Khatat, Nasrin Dokht; Amankhani, Isa. (1387) "Literature and Existential Philosophy (Existentialism)". *Foreign Language Research*, No. 45, pp. 47-64.
- Zandsalimi, Khaled. (1390) "Income to Existentialism". *Book of the Month of Philosophy*, No. 46, pp. 79-85.
- Sartre, Jean-Paul. (1384) *What is literature?*. translation: Abolhasan Najafi and Mustafa Rahimi. Tehran: Zaman.
- Sartre, Jean-Paul. (1361). *Existentialism and Human Authenticity*, translation: Mostafa Rahimi. Tehran: Morvarid.

- Saranjam, Amin; Mohammadi, Mohtasham. (1395). "Existentialism in Khayyam's Quartets". *Iranian Studies*, No. 30, pp. 99-81.
- Saidi, Nasrin; Mohammadi Bader, Narges (2013). "Short Story in the World (Analysis and Review of the works of Mostafa Mastoor Raymond Karver due to Comparative Literature)". *Research Institute of Humanities and Cultural Studies*, Volume 4, Number 3, pp. 116-97.
- Shirali, Masoud. (2013) *Review of "Short Stories of Taher Khuzestan"*, Chaval. Tehran: Hamoon.
- Sadeghzadeh, Mahmoud; Mohseni, Elaha. (2019) "Investigation of the Components of Women's Personality in the Works of Mostafa Mastoor". *Persian Language and Literature Scientific Research Quarterly*, Year 12, Number 44, pp. 146-177.
- Ghiasi Kermani, Seyyed Mohammad Reza. (1375) *Existentialism, Philosophy of Rebellion and Conflict*, Chawl. Tehran: Moalef.
- Folike, Paul. (1343) *Existentialism*, translated by: Iraj Poorbaqer. Isfahan: Taeed Bookstore.
- Ghobadi, Hossein Ali; Jamaluddin Tomajnia. (2008) "Literature and Intellectual and Social Crises in the 20th century". *The Book of Literature Month*, No. 2, pp. 36-44.
- Mathews, Eric. (1378) *French Philosophy in the 20th Century*, translated by: Mohsen Hakimi. Tehran: Ghoghnoos.
- Mastoor, Mostafa. (2014) *Treatise on Nader Farabi*, Chasum. Tehran: Cheshme.
- Mastoor, Mostafa. (2015) *I am not a sparrow*, 17th. Tehran: Markaz.
- Mastoor, Mostafa. (2017) "Criticism of Mastoor's Stories". Scientific session, 7 Azar. Yazd: University of Yazd.
- Macquarie, John. (1377) *Existential Philosophy*. Translation: Mohammad Saeed Hanai Kashani. Tehran: Hermes.
- Malekian, Mostafa. (2008) *History of Western Philosophy (collection of lessons)*. Qom: Department and University Cooperation Office.
- Mousavi, Seyed Kazem; Homayoun, Fatemeh. (2008) "Hedayt's Existentialism and Nostalgia Deadlock of Golgerd lesson". *Literary Studies*, No. 10, pp. 156-137.
- Mirsadeghi, Jamal. (1377) *Fiction Literature*. Tehran: Sokhan.
- Hedayat, Sadeq. (1383) *Blind Owl*, Ch 1. Isfahan: Sadegh Hedayat Publications.
- Rezaei, Ehsan. 18/9/1396. Nausea - Jean Plessarter. <http://cafe.dastan.ir>
- Mehr News Agency. 13/8/1388. Mostaf Mastoor's record is reviewed. <http://www.mehrnews.com>
- Majalli, Esmail. 4/5/1389. The death of Existentialism. <http://mojalali.blogfa.com>